

بی‌گنا

شماره مسلسل ۲۰۶

سال هجدهم

شهریور ماه ۱۳۴۴

شماره ششم

عبدالحی حبیبی

رتبیلان زابلی

آیا شکل صحیح کلمه رتبیل است یا زنبیل؟

مؤرخان عرب درذ کرفتوح اسلامی از قرن اول هجرت، درزاولستان و سیستان نام ملوک مقامی اینجا را که با فاتحان تازی مقابل بودند رتبیل می‌برند، و چنین بنظر می‌آید که این نام یک پادشاه نبوده بلکه دودمانی بود. زیرا از اوایل قرن اول تا اواخر قرن سوم هریکی از شاهان این سرزمین بنام رتبیل ذکر شده، و اگر یک شخص بودی، مدت سه قرن دوام نداشتی.

دلیل این سخن تصریح بلاذری و مسعودی است، که بعد از ذکرتوح نخستین لشکر اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۵۳۰ = ۶۵۰ م دوام داشت، در شرح فتوح عهد عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۲ هـ) می‌نویسند: که رتبیل شاه نواحی بُست، بعد از رتبیل مقتول سابق، با لشکر عرب جنگ کردی^۱، و ازین پدید می‌آید، که دودمان شاهان زابلستان و سیستان را رتبیل گفتندی^۲.

۱ - فتوح البلدان بلاذری ۳۹۱ - ۲ - مسعودی در مروج الذهب ۷۳۳ کوبد: هر که برین سرزمین سرحد هند حکم راند او را رتبیل گویند و همین مطلب را ابن خلکان نیز تأیید میکند. (وفیات الاعیان ۴۴۵/۵)

متأسفانه در مآخذ غیر عربی و فارسی و مسکوکات و کتیبه‌های مکشوفه ، تا کنون بنام رقبیل برنخورده‌ایم ، و نه در منابع عربی و فارسی نام یکی ازین شاهان - جز همین لقب دودمانی - تصریح شده ، بنابراین ما روایات مورخان عرب و عجم را فراهم آورده و نتایج لازمه را از آن میگیریم :

احمد بن یحیی بن جابر معروف به **البلاذری** (متوفی ۲۷۹ هـ) از سنه ۳۰ هـ ذکر فتوح زرنج و بست و داور و رخش و زابل و کابل را آورده و در عهد امارت ربیع بن زیاد حارثی که از طرف معاویه حکمران سیستان بود (بین ۵۰ و ۶۰ هـ) ذکر رقبیل دارد ، که بر زابلستان و رخش (قندهار کنونی) تا بست دست یافت ، و با عبیدالله بن ابی بکره بدادن یک میلیون درهم صلح کرد ، وی در دیار خویش با اعراب تا عصر عباسیان مقاومتها نمود ، تا که در عهد مأمون این سرزمین تا کابل مفتوح گشت و بست (برید) بآن شهرییوسته گردید .

مورخان مابعد مانند احمد بن واضح یعقوبی^۲ (حدود ۲۹۲ هـ) و محمد بن جریر طبری^۳ (۳۱۰/۲۲۳ هـ) و علی بن حسین مسعودی^۴ (متوفی ۳۴۶ هـ) و مطهر بن طاهر مقدسی^۵ (۳۵۴ هـ) و ابن خلکان^۶ (۶۸۱/۶۰۸ هـ) و همچنین کتب فارسی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص و زین الاخبار گردیزی و جوامع الحکایات عوفی و غیره از رقبیلان زابل ذکرها و داستانها دارند ، که از سنه ۲۱ هـ و اوایل ورود عرب بدین سرزمین تا سال (۲۵۸ هـ) که یعقوب لیث بریشان دست می‌یافت ، در شهرهای زرنج و بست و پنجوای و کوهک بوده‌اند ، و بقول بیهقی همین کوهک کنونی واقع غرب قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب شارستان رقبیل بود .^۷

از روی مآخذ موجوده میدانیم که رقبیلان از آغاز دوره اسلامی تا ۲۵۸ هـ سمت حکمرانی و شاهی بلاد زابلستان را داشته‌اند ، و البته بصورت فجائی خلق

- ۱ - فتوح البلدان ۴۸۴ بیعد . ۲ - در البلدان ۳۵ طبع نجف ۱۳۷۷ ق و تاریخ یعقوبی ۲۸۷۲ بیعد . ۳ - در موارد متعدد تاریخ الامم والملوک . ۴ - در مروج الذهب جلد ۳ و ۴ . ۵ - در البدء و التاریخ ۳۷۶ . ۶ - در وفیات الاعیان ۴۴۶ ر ۵ . ۷ - تاریخ بیهقی ۳

نشده‌اند، و از بقایای ملوک دوره قبل از اسلام‌اند، ولی چون از زمان قبل از اسلام، سندی از احوال این دودمان نداریم، بنابراین از روی مأخذ عربی و فارسی وجود ایشان را تا ۲۵۸ هـ ثابت میدانیم، و اگر بقرار حکم مورخان که یک قرن را برای سه نسل تعیین کرده‌اند، در دو نیم قرن عهد اسلامی عدد شاهان این خانواده را بر شماریم، باید کم از کم هفت و هشت نفر ازین دودمان زندگی کرده باشند، بدین موجب:

۱- ترتیب عصر خلفای راشدین از اتا ۳۳ هـ، بقرار روایت طبری همانست که برادرش شاه، ازو به آمل گریخت و بقول مجمل التواریخ و القصص خودش کشته شد^۱.

۲- ترتیب مقتول عصر امویان: از ۳۴ تا ۶۶ هـ بقرار ذکر بلاذری و طبری و تاریخ سیستان.

۳- ترتیب دیگر عصر اموی از ۶۷ تا ۱۰۰ هـ بقول بلاذری و یعقوبی و طبری و مقدسی و مسعودی و گردیزی و تاریخ سیستان درست به دادن یک میلیون درهم با مسلمانان صلح کرد، و در سنه ۸۵ هـ ابن اشعث را به حجاج سپرد، وی بقول طبری ترتیب اعظم است.

۴- ترتیب اواخر عصر اموی از ۱۰۱ تا ۱۳۳ هـ بقول بلاذری و یعقوبی و تاریخ سیستان بدربار اموی باژ نمودار.

۵- ترتیب اوایل عصر عباسی از ۱۳۴ تا ۱۶۶ هـ معاصر خنچل کابلشاه، که دامادش **ماوند** به بغداد فرستاده شد. وی مطیع دربار عباسی بود.^۲

۶- ترتیب دیگر عصر عباسی از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هـ در عصر الهادی عباسی سنه ۱۶۹ هـ برادرش اسیر شد، و او را بعراق فرستادند.^۳

۷- ترتیب سوم عصر عباسی از ۲۰۱ تا ۲۵۰ هـ که در جنگ یعقوب لیث صفاری کشته شد و برادرش بز نهار یعقوب آمد؛ و کاکازاده اش **صالح بن حجر حکمران** یعقوب در رخد بود، که در سنه ۲۵۲ هـ عاصی شد و خود کشی کرد، و او نام اسلامی داشت. این ترتیب همانست که در تاریخ سیستان در قصیده محمد بن وصیف دبیر دربار

۱- صفحه ۲۷۹ - ۳۰۴ طبع طهران. ۲- بلاذری- یعقوبی- تاریخ سیستان.

۳- بلاذری تاریخ سیستان. ۴- تاریخ سیستان.

یعقوب لیث نامش آمده است .

۸- پسررتبیل (۲۵۰-۲۵۸ هـ) وی پسررتبیل سابق الذکر بود ، و تاریخ سیستان او را کبر گوید (اگر قرائت نسخه واحده مورد اعتماد باشد) بعد از قتل پدر در بست محبوس بود ، و در سنه ۲۵۵ هـ بگریخت و سپاه فراهم آورد و رخد بگرفت . ولی یعقوب او را شکست داد و بکابل گریخت ، تا در سنه ۲۵۸ هـ یعقوب او را در حصارنای (اجرستان) بگرفت و بند بر نهاد (۱) و درینجاست که دودمان قدیم و تاریخی رتبیلان زابل از بین میرود ، و بعد ازین نامی ازیشان در تاریخ دیده نمی شود .

ضبط‌های مختلف نام رتبیل واصل آن

نام رتبیل در کتب عربی و فارسی به املاهای مختلف ضبط و نقل شده و کاتبان کتب خطی آنرا با انواع مختلف رتیل-رتبیل-رتبال-زنبیل-زینل-وحتی روسلو تلیل (؟) هم آورده‌اند ، و همین املاهای عجیب و غریب بوده که موجب سوء تفاهم محشی فاضل تاریخ سیستان مرحوم بهارخراسانی (روانش شاد باد) گردیده و این کلمه را از ریشه (زنده پیل) فارسی پنداشت واصل آن را زرتبیل یا زنبیل گفت^۲ ، و برخی از نویسندگان دیگر هم همین نظر را پذیرفتند .

راورتی محقق معروف افغان شناس انگلیسی گوید : که این نام اصلاً در هندی رتن پال بوده و تسخیف شده است^۳ . ولی مورخان عرب مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی این کلمه را با اتفاق (رتبیل) ضبط کرده و جمع آنرا **رتابله** نوشته‌اند ، که قیاس است بر جموع قیصره - نمارده - اکاسره - فراغنه - تراکمه - افاغنه ، که این وزن جمع مکسر در عربی همواره در مورد اسمای ملوک و ملل مستعمل بود .

این کلمه طوریکه مرحوم بهار حدس زده زنده پیل = زرتبیل نیست ، و برای این مطلب چند دلیل موجود است :

اولا : مسعودی مورخ دانشمند و جهان‌نگر عربی مکرراً این نام را رتبیل ضبط میکند^۴ ، در حالیکه همین مؤلف در همین کتاب الزرتبیل را جداگانه

۱ - تاریخ سیستان . ۲ - جواشی تاریخ سیستان . ۳ - یادداشتها بر افغانستان (انگلیسی) ۶۳ - ۴ - مروج الذهب ۷۲۳ و ۱۷۲۳

استعمال کرده است.^۱ و هر دو را خلط نمیکنند. و هم کلمه زنبیل که اصلاً عربیست^۲ در کتب لغت عرب، جدا از الزندبیل آمده است، و همین کلمه مؤخر الذکر را عربها بامفهوم آن کاملاً بجهت کلمه دخیل و معرب می شناختند، و زندبیل بر وزن خندریس بمعنی پیل عظیم، معرب است. ۳. مثلاً کلمه زندبیل را بهمان معنی که **فردوسی** گفت: «بتن زنده پیل و بجان جبرئیل» یکنفر شاعر عربی زبان ملتانی در قصیده عربی استعمال کرده، که در **مروج الذهب** (۱۴/۳) موجود است، و نویری در **نهاية الادب** (۳۱۱/۹) از **مروج** نقل کرده است. همچنان **مطیع بن ایاس** شاعر عرب، زندبیل را در اشعار خود آورده^۴؛ و ابو منصور موهوب بن احمد **جوالیقی** (۵۴۰/۴۶۵ هـ) زبان شناس عرب تصریح میکند، که **الذندبیل** کلمه فارسی معربست^۵، و نویسندگان **قاموس** و **لسان العرب** هم آنرا بمعنی **فیل عظیم** و معرب **زنده پیل** می شناخته اند.

همین جوالیقی که کلمه زندبیل را با تمام کیفیت آن می شناخته، در کتاب **العرب** خود **رتبیل** را بمعنی **ملك سجستان** ضبط کرده. که در نسخه خطی به **فتحه** راء نوشته شده است.^۶ و ازین بر می آید که لغویون عرب هر دو کلمه را جدا گانه شناختندی.

ثانیاً: کلمه **رتبیل** را شعرای عرب بهمین معنی **ملك سیستان** می شناختند، مثلاً **فرزدق** یکنفر شاعر معاصر **رتبیلان** (۱۱۰ ر ۲۰ هـ) در مدح **سلیمان بن عبدالملك** اموی (۹۶ ر ۹۹ هـ) گفت:

وتراجع الطرداء اذ وثقوا **بلا من من رتبیل والشعر**^۷

ازین بیت شاعر معاصر **رتابله** ثابت می آید، که اصل کلمه **رتبیل** بود، نه

۱ - **مروج** ۱۶۳ و ۳۰۲ و ۵ - **لسان العرب** و **تاج العروس** و غیره. در منتهی الادب ۲۰۳ ر ۲ گوید: **زنبیل** **بالکسر** کیسه و **انبان**، **واحمد بن حسین بن احمد بن زنبیل** **نهادندی** **راوی تاریخ بخاری** است از **ابوالقاسم اشقر از بخاری**. و ازین پدید می آید، که کلمه **زنبیل** بطور علم هم مستعمل بود. ۶ - **منتهی الارب** ۲۰۴ ر ۲ ۶ - **کتاب الحیوان** **جاحظ** ۵۰۷، **مطیع** در سنه ۱۲۰ هـ وفات یافته و از شعرای **دربار منصور** بود، و از عراق **بهسند سفری** کرده بود (**برو کلمان** در تاریخ ادب عرب ۱۲ ر ۲) به اصطلاحات **عجمی** آگاه بود. ۵ - **العرب من الکلام الاعجمی** ۱۲۶ **طبع احمد شاگردق** در قاهره ۱۳۶۱ ق. ۶ - **همین کتاب** ۱۶۳. ۷ - **دیوان الفرزدق** ۳۲۴ ر ۱ که **دراغ** **رتبیل** به **فتحه** راء است.

زنبیل (کمازعم) زیرا زنبیل وزناً و عروضاً در آن نمی‌گنجد، و هم زنبیل در نزد عرب مخفف زنبیل و کلمه دخیل نیست، بلکه اصلاً عربیست.

ثالثاً: تازیان داستانهای مقاومت‌ها و بیکارهای رتابله را در سیستان و رخد و زابلستان شنیده بودند، که بقوت و صلابت تام، لشکرهای متهاجم تازی را محو میکردند، و در سنه ۸۰ هـ **جیش الطواویس** عرب را ازین بردند. چون این نام بطور اسم هیرو شهرت یافته بود، تازیان آنرا بر فرزندان خود نیز می‌نهادند، چنانچه یکنفر محدث معروف **رتبیل بن صالح** نیز وجود داشت، که علامه **زبیدی** در شرح قاموس تحت ماده **الرتبیل** ذکر او را آورده^۱، و علامه **ذهبی** احادیث فراوان ازو نقل نموده است^۲.

از تمام این دلایل لغوی و ادبی ثابت می‌آید، که اصل نام **رتبیل** بود، زیرا کلمه **ثقیل** زنبیل که مرحوم بهار آنرا اصل کلمه پنداشته در وزن عروضی بیت و قصیده مذکور نمی‌گنجد. و اگر آنرا زنبیل فرض کنیم، پس در تحت ماده **الرتبیل** نمی‌آید؛ و چنانچه گذشت لغویان عربی ماده **زنبیل** را جدا گانه آورده و در آن علمی را بشکل **زنبیل** ذکر کرده‌اند.

حدسی در تحلیل این نام

چون کلمه **رتبیل** از عرب یا هند و ماوراء النهر نیامده و ریشه آن داخلی است، بنابراین تحلیل آنرا در السنه این سرزمین جستجو باید کرد، و چنین حدس میتوان زد، که جزو آخر این کلمه **بیل** باشد، و طوریکه **راورتی** گوید با **(پال)** که در آخر اسمای پشتو و هندی می‌آید هم‌ریشه خواهد بود، و بدین صورت املائی اصلی آن **رتبیل** باشد، که بنا بر عدم وجود فرق (ب و پ) در املائی عربی و فارسی کلاسیک همواره **رتبیل** به‌باید موحده نوشته شده است. در برخی اسمای قدیم کلمه **پال** از **پال** و **پیل** پشتو آمده، که در هندی و سنسکریت هم **پالنا** بمعنی پروردن بود^۳، و در پشتو نظایر آن **مینہ پال** (وطن پرور) و **خپیل پال** (خویش پرور) و در هندی **رتن پال**

۱- تاج العروس ماده **الرتبیل**. ۲- مشبه النسبه، ولی در منتهی الارب ۹۲۲ این

نام صالح بن رتبیل است. ۳- قاموس هندی از دنکن فوربس طبع لندن ۱۶۷.

و گویال و انندیال و جیپال و غیره است .

اما جزو اول کلمه در رتو هندی و اوستا دیده می‌شود، که در **ساتها رتو Ratu** بمعنی سرور روحانی و بزرگ مینوی آمده و بطور صفت حضرت زردشت هم استعمال شده، که آنرا **رد جهان** ترجمه کرده‌اند^۱. و گویند اولین کسیکه بنظر زردشت آمد، فرشته نیکی و هومنه بود^۲، که اعتقاد به ریتا Rita و اشا Asha یعنی مظهر عدالت و نظم عالم معنوی را از او آموخت^۳، و این ریتا ریشه قدیم جزو اول کلمه رت پیل خواهد بود. زیرا در اسمای قدیم مردم این سرزمین همین کلمه خیلی مروج بود. در زبان اوستا اصل نام رستم پهلوان داستانی سیستان: راته + ستخمه Raotha+Staxma است، که در ادبیات پهلوی در کتاب درخت آسوریک رتو ستخمه آمده، و بقول کریستین سین این جزو اول کلمه با اسم مادر رستم رت + آپت (رود آبد) یا بقول فردوسی رودابه دختر شاه کابل یکسانست. زیرا بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسمی وجود داشت، عادتاً اسم پدر یا مادر با نامهای پسران می‌آمد^۴.

در فارسی نیز کلمه رد مفهوم هوشیار و خردمند داشت، که ریشه آن رتو اوستاست. فردوسی گفت:

پیوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد

از همین مقوله است که در سنسکریت Rati ربه النوع محبت و ستاره زهره و عشق و دوستداری بود^۵.

و در پشتوریشه این کلمه در اسم زنان راتو باقی مانده که بمعنی محبوبه زوحانی و معشوقه مینویست. در اسمای مردان راتگل از همین ریشه است. رات

۱- فروردین یشت، بند ۱۵۲. ۲- در پشتو هومنه معنی نیک پندار و نیک عقیده

دارد. ۳- تمدن ایرانی، مقاله دومناس ۸۲. ۴- کیانیان از گریستن سین ۲۰۳

و همین مؤلف در کتاب دیگر خود رته RTA را بمعنی نظام ابدی و حقیقت و قانون و دستورپرستش

خدایان آورده است. (مزدای پرستی در ایران قدیم ۳۲ طبع تهران ۱۳۳۶ ش). ۵- مزدیسنا

و تأثیر آن در ادبیات فارسی از دکتر معین ۱۲۸. ۶- قاموس هندی ۴۲۶ تألیف دنکن

= رت = رد یعنی سرور روحانی و محبوب + گل از ریشه کلمه تاریخی کول = کهولا = کهول که معنی مجموعی این نام (از خاندان سرور محبوب) است . ولی برخی در تحت تمایلات تعرب، این نامها را معرب کرده راحت و راحت گل نویسند، که ریشه قدیم و اصالت تاریخی آنرا کم کرده‌اند . پس بنا بر این تحلیل لغوی حدس کرده می‌توانیم که رقبیل نام بسیار زیبا و پر معنای داخلی این سرزمین است بمعنی پرورنده عشق و سرور پرور، یا پرورنده ربه النوع محبت، یا پرورنده رادان و خردمندان! ولی این حدس لغوی محتاج قرینه خارجی و دلیل قوی دیگریست که آنرا ثابت گرداند .

علی‌ای حال بنا دلایل گذشته صورت صحیح کلمه رقبیل است ، نه زقبیل مزعوم یا اشکال ممسوخ دیگر آن ، و تا وقتی که سند قاطعی در مقابل این تواتر لغوی و تاریخی بدست نیاید ، باید شکل رقبیل را قبول کرد ، و با حدس و ظن نمیتوان کلمه دیگری را بجای آن نشانید . البته اگر مسکو کی یا نوشته بی یا سندی قوی تر از آن عصر بدست آید ، در تغییر این نام مدارا اعتبار تواند بود .